یاد

هیچ‌کس مثل رهبری مطهری را نشناخت

مجتبی مطهری*

بخش نخست

من اینجا می‌خواهم به نکته مهمی اشاره کنم؛ اینکه هیچ‌کس مثل رهبری، مطهری را نشناخت و این از جملات گرانبها و حکیمانه خود ایشان کاملاً مشهود است. در مقابل هم به نظر من هیچ‌کس مثل خود شهید مطهری شخصیت آقا را نشناخت. من این را از آن احساس علاقه‌ای متوجه شدم که بعدها خودم در مشهد بین این ۲ نفر مشاهده کردم.

□ **نخستین زمینه‌های آشنایی**

زمینه‌های اولیه این آشنایی به سال‌های ابتدایی دهه ۴۰ بازمی‌گردد. در واقع بنده معتقدم که آشنایی آیت‌الله خامنه‌ای با آثار استاد شهید، مقدمه انس ایشان و زمینه‌ای شد تا هنگامی که ایشان از قم به تهران تشریف می‌آوردند، با استاد مطهری که در حوزه مروی فلسفه تدریس می‌کردند، ملاقات داشته باشند و حلقه انس و ارتباط ایشان در همان مدرسه مروی شکل بگیرد. این علاقه پس از دیدارهای مکرر، دوطرفه شد و استمرار جدی یافت. من اینجا می‌خواهم به نکته مهمی اشاره کنم؛ اینکه هیچ‌کس مثل رهبری، مطهری را نشناخت و این از جملات گرانبها و حکیمانه خود ایشان کاملاً مشهود است. در مقابل هم به نظر من هیچ‌کس مثل خود شهید مطهری شخصیت آقا را نشناخت. من این را از آن احساس علاقه‌ای متوجه شدم که بعدها خودم در مشهد بین این ۲ نفر مشاهده کردم. ما هر موقع که مشهد می‌رفتیم، در رزهتل اقامت می‌کردیم. رزهتل، هتلی بود ویژه خانواده‌های مذهبی و متدین که معمولاً روحانیون برای اینکه راحت باشند، آنجا را انتخاب می‌کردند. آقای عندلیبی، مدیر هتل، مرد متدینی بود که افراد غیرمذهبی و هنجارشکن را راه نمی‌داد و جز خانواده‌های متدین و مذهبی به گروه دیگری اعتنا نمی‌کرد. ما به مشهد که می‌رسیدیم، پدرم به‌خاطر علاقه شدیدی که داشتند، دیدار با آقا جزو نخستین برنامه‌هایشان بود. یادم هست که گاهی ما به منزل ایشان می‌رفتیم و گاهی هم ایشان در رزهتل با پدرم ملاقات می‌کردند. وقتی با یکدیگر ملاقات می‌کردند ساعت‌ها با هم می‌نشستند و سخن می‌گفتند و گاهی متوجه گذر زمان هم نبودند. این در حالی بود که ما در مشهد دوست و آشناهای زیادی داشتیم، اما احساس عجیبی که استاد مطهری به ایشان داشتند، موجب می‌شد که دائم سراغ ایشان را بگیرند. من احساس می‌کنم که شهید مطهری گوهری مثل آیت‌الله خامنه‌ای را همانجا شناختند. این مساله هم که رهبر معظم انقلاب در زمینه فقاهت، عرفان، شعر، ادب و بصیرت و روشن‌بینی دینی، سیاست و... در میان روحانیت هم‌ترازشان منحصربه‌فرد و ممتاز بودند و بهترین گزینه بعد از حضرت امام(ره) محسوب می‌شدند، شاهدی بر این مدعاست. من بر این نکته تصریح دارم که گوهری مثل آقا را فرد دانایی مثل شهید مطهری کشف کرد و این یکی از رازهای علاقه شدید استاد مطهری به ایشان بود. در همان اوایل انقلاب هم به اصرار شهید مطهری و طی تماس تلفنی که ایشان داشتند، آقا از مشهد به تهران تشریف آوردند و با اصرار ایشان در شورای انقلاب قرار گرفتند. به هرحال این محبت دو طرفه بین آیت‌الله خامنه‌ای و پدرم بسیار شدید بود و این چیزی بود که خود من بخوبی آن را احساس می‌کردم.

□ **پیرو علی(ع) وضعش این نیست!**

بخوبی یادم هست که آقا مکرراً به خاطر فعالیت‌هایشان در مشهد از طرف ساواک و شاه مورد آزار و شکنجه بودند. آن زمان‌ها یک سخنرانی از ایشان را در چهارراه نادری آن‌وقت شنیدم که یک فراز از آن را هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم. ایشان به مردم می‌گفتند: شما پیرو علی(ع) نیستید، بلکه فقط محب او هستید. پیرو علی(ع) وضعش این نیست و این حکومت را نمی‌پذیرد. این شرایط با اصول تشیع نمی‌سازد و پهلوی شایسته این نظام نیست. همانجا این کلام من را بسیار به فکر فرو برد. همین سخن موجب شد که ساواک ایشان را زندانی کند. خطابه‌های پرمحتوا و حماسی ایشان همان موقع هم یک جمعیت بسیار زیادی را پای صحبت ایشان جمع می‌کرد و شکل‌دهنده بسیاری از حرکت‌های انقلابی و مبارزاتی علیه رژیم ستم‌شاهی بود.

□ **آقا با بقیه فرق داشتند**

جنس رابطه و انسی که پدرم با آیت‌الله خامنه‌ای داشت، هم در بعد احساسی و هم در بعد علمی و فرهنگی قابل بررسی است. شهید مطهری گوهری مثل آقا را کشف کرده بود و با شم قوی که ایشان داشت، احساس می‌کرد که آقا یک ویژگی‌های خاصی در میان روحانیون دیگر دارد. شهید مطهری انسانی نبود که با هر کسی براحتی انس بگیرد. ایشان یک حس خاصی داشت که آدم‌ها را خیلی زود درک می‌کرد و می‌شناخت. بر همین اساس بود که آقا را بخوبی شناخت و یک علاقه باطنی همراه با درک نسبت به ایشان پیدا کرد. اسناد ساواک هم از قول پدرم، با اشاره به امتیازات ویژه آقای خامنه‌ای تصریح می‌کند که ایشان از ذخایر ما هستند و در آینده منشأ اثرات بسیاری خواهند بود. به نظر من بین شهید مطهری و آقا یک ارتباط بسیار عمیقی وجود داشت که تجلی شخصیتی آنها از همین جا یکسان می‌شود. یک بار که با خانواده به مناسبت سالگرد شهادت استاد مطهری خدمت آقا رفته بودیم، ایشان خطاب به خانواده سخن حکیمانه‌ای فرمودند که «راز ماندگاری شهید مطهری این است که او مرد خالص، طاهر، پاک و عارفی بود. هر چه که او نوشت، عاشقانه برای خدا نوشت و این راز نفوذ کلام او در قلب‌هاست».

*فرزند استاد شهید مرتضی مطهری

نگاهی به پرونده آقازادگان صدر اسلام

مهدی همازاده

بخش نخست

«صبحگاهان، عمر، علی و عثمان و سعد بن ابی‌وقاص و عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن عوام را پیش خواند و گفت: نگریستم و چنان دیدم که شما سران و سالاران قومید و این کار جز در میان شما نخواهد بود که پیامبر خدا وقتی درگذشت، از شما راضی بود. اگر به راه درست بگرایید، از مردم بر شما بیم ندارم اما بیم دارم که اختلاف کنید و مردم، اختلاف کنند. آنگاه گفت: ۳ روز در انتظار برادرتان طلحه بمانید و اگر نیامد، کار را به سر برید». [طلحه در آن موقع خارج از مدینه بود]

این، همان شورای معروف ۶ نفره‌ای است که خلیفه دوم هنگام مرگ برای تعیین خلیفه سوم تشکیل داد. به نقل ابن ابی‌الحدید، تحلیل محمد بن سلیمان این بود که یکی از عوامل اختلاف در دوران عثمان، تشکیل شورای ۶ نفره بوده است زیرا هر یک از اعضای شورا پس از آن، خود را شایسته و درخور مقام خلاف می‌دید و هوس حکومت داشت. مطرح شدن اشخاصی مثل طلحه ابن عوف و سعد بن ابی‌وقاص و عثمان در شورای ۶ نفره و تحقیر و طرد و انزوای بنی‌هاشم و انصار، در کنار ممنوعیت نقل احادیث پیامبر و جعل احادیث و سوابق ساختگی توسط راویان وابسته به دستگاه خلفا، فضای جدیدی از منزلت‌ها و شهرت‌های اجتماعی ایجاد کرد و بعدها نیز در سیر تاریخ صدر اسلام موثر افتاد. به‌عنوان مثال حدیث عشره مبشره (۱۰ تن از صحابه که از سوی پیامبر وعده بهشت داده شده‌اند) برای طلحه و زبیر و سعد وقاص و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و عمر و ابوبکر و ابوعبید جراح و علی و سعید بن زید ساخته شد و آنها را در هر حال (ولو مرتکب اشتباهات و گناهانی هم شده باشند) بهشتی ساخت! بدین ترتیب اشخاصی که به مراتب از برخی دیگر پایین‌تر بودند، به صدر آمدند و آقازادگان ایشان هم بعدها با استفاده از منزلت ترویج شده پدرانشان، بسیار نقش‌آفرین ظاهر شدند. فضیلت‌سازی‌ها و برجسته کردن‌ها، آقازادگان این دسته از صحابه را نیز بیش از دیگران مطرح می‌ساخت و در سال‌های بعد، زمینه تاثیرگذاری و سوءاستفاده آنها را فراهم می‌آورد. در این میان به چند نمونه از تحولات و حوادثی که توسط برخی از این آقازادگان رقم خورده، اشاره می‌کنیم.

□ **عبدالله بن زبیر**

حساب زبیر بن عوام را می‌توان از طلحه و عثمان و سعد وقاص و ابن عوف جدا کرد. او در زمان کودتای سقیفه در خانه علی بن ابیطالب متحصن شده و از جمله یاوران اندک امیرالمومنین در آن زمان به شمار می‌آمد و حتی با شمشیر کشیده در مخالفت با خلفا بیرون آمده بود. او در زمان تعیین خلیفه سوم نیز تنها عضو شورا بود که رای خویش را به امام(ع) داد. شخصی با چنین مسلک سیاسی، طبیعتا آنقدر سوابق درخشان در زمان پیامبر داشته که خلیفه دوم را یارای حذف او از شورای خلافت نبوده است. در میان تواریخ اهل سنت، مشهور است که نخستین شمشیر را در راه اسلام، زبیر کشیده و پیامبر نیز دعایش کرده است. همچنین نقل کرده‌اند که رسول خدا(ص) فرموده: لکل نبی حواری و حواریی الزبیر.(هر پیامبر حواری‌ای دارد و حواری من زبیر است) او جزو دسته اول مهاجران به حبشه بوده که به همراه ۱۱ مرد دیگر و ۴ زن به سوی نجاشی رفته‌اند و در هیچ‌یک از غزوات رسول خدا هم غایب نبوده است. وی را از جمله افرادی که قبل از سن بلوغ (۱۲ سالگی) ایمان آورده‌اند و به‌عنوان چهارمین یا پنجمین مسلمان برشمرده‌اند. برخی سوابق و احادیث نیز در شأن او نقل شده که جای تردید دارد. اهل بیت علیهم‌السلام زبیر را همراه خویش معرفی کرده‌اند تا هنگامی که فرزندش عبدالله بزرگ شد. طبق فرمایش ایشان همین عبدالله بود که پدر را از خط اهل بیت خارج کرد. زمانی که زبیر در جنگ جمل مقابل علی(ع) ایستاد، امیرالمومنین او را صدا زد و حدیثی از پیامبر را به خاطرش آورد که رسول خدا(ص) پس از ابراز دوستی علی توسط زبیر، به او فرموده بودند: اما با علی قتال خواهی کرد، در حالی که تو ظالم هستی.

زبیر بلافاصله اظهار داشت که این حدیث را فراموش کرده بوده و درصدد کناره‌گیری از جنگ برآمد. ولی فرزندش عبدالله او را متهم به ترس از سپاه علی کرد و آنگاه که عذر پدر را شنید- که قسم خورده با علی نجنگد- برای کفاره قسم پدر، آزاد کردن برده‌اش را پیشنهاد داد! عبدالله بن زبیر، خواهرزاده عایشه و بسیار مورد علاقه او بود به گونه‌ای که می‌گفت: مرا ام‌عبدالله بخوانید. عبدالله، فرماندهی پیاده نظام سپاه جمل را عهده‌دار بود و آنگاه که عایشه صدای پارس سگان حوأب را شنید و حدیث رسول خدا را به یاد آورد، همو شاهدانی حاضر کرد تا برای خاله خویش شهادت دهند که این مکان، حوأب نیست!

او پس از شهادت علی(ع) و هنگام تلاش معاویه برای موروثی کردن خلافت در بنی‌امیه، به‌عنوان چهره‌ای مطرح و تاثیرگذار ظاهر شد و به هر حال نام او در کنار نام حسین‌بن‌علی علیه‌السلام و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابوبکر، به‌عنوان مخالفان برجسته خلافت یزید مطرح می‌شد. معاویه در نامه‌ای به یزید درباره ایشان نوشته است:«اما حسین‌بن‌علی، خیال می‌کنم مردم عراق او را رها نکنند و وادار به خروج کند. اگر چنین کرد و بر او پیروز شدی، از وی درگذر. اما عبدالله بن عمر، مردی است که عبادت او را به خود مشغول داشته و خواهان حکومت نیست مگر آنکه بدون هیچ زحمتی برای او پیش آید. عبدالرحمن بن ابوبکر را نه چنان شخصیتی است و نه در نظر مردم آن مقام را دارد که به فکر حکومت باشد. اما آن کس که چون شیر در کمین تو است و چون روباه تو را فریب می‌دهد و چون فرصتی پیدا کند به تو حمله خواهد کرد، همانا عبدالله بن زبیر است. اگر چنان کرد و بر او پیروز شدی، او را پاره‌پاره کن مگر اینکه پیشنهاد صلح دهد که در آن صورت بپذیر».

آنگاه که معاویه مرد و فرزندش یزید بر تخت سلطنت نشست، عبدالله بن زبیر مانند حسین بن علی از بیعت سر باز زد و مقیم مسجدالحرام شد. هرچند با ورود ابی‌عبدالله به مکه، مردم از اطراف ابن‌زبیر پراکنده شده و گروه گروه به سراغ سیدالشهدا می‌رفتند. حال آنکه پیش از ورود حسین بن علی، نزد او آمد و شد داشتند. این موضوع بر عبدالله بن‌زبیر گران آمد ولی به ناچار خود نیز صبح و عصر نزد حسین می‌آمد و وانمود به خیرخواهی می‌کرد.

پس از شهادت امام حسین نیز عبدالله بن زبیر مورد توجه مردم بصره قرار گرفت. این پس از بیعت حجاز با ابن‌زبیر بود. عبدالله نیز در نهایت برادرش مصعب بن زبیر را به فرمانداری بصره فرستاد و پس از غلبه مصعب بر مختار و به اطاعت درآوردن کوفه، همه سرزمین‌ها غیر از شام و مصر را- که در اختیار مروان بن حکم بود- تحت اختیار درآورد.

از جمله حوادث شگفتی که در زمان عبدالله بن زبیر اتفاق افتاد، حمله حجاج بن یوسف ثقفی از سوی عبدالملک بن مروان- حاکم شام- به مکه در ایام حج بود. یاران حجاج به همراه حاجیان تا مسجدالحرام پیش آمدند و روی کوه ابوقبیس، منجنیق‌هایی نصب کردند و سپس کعبه را به سنگ بستند تا خراب شد! در نتیجه عبدالله بن زبیر و یارانش در ضمن نبردی با سپاه حجاج، همگی کشته شدند و سرزمین‌های تحت امر او به تسلیم بنی‌مروان در شام درآمد. در کنار عبدالله، برادرانش مصعب و عروه نیز در این حوادث نقش داشته و حتی مصعب، عهده‌دار استانداری بصره و حمله به کوفه و فتح آن نیز بوده است. فرزندان زبیر را می‌توان از تاثیرگذارترین شخصیت‌های عرصه سیاسی صدر اسلام در دهه ۶۰ هجری دانست.

□ **محمد بن طلحه**

طلحه را جزو حاضران جنگ احد و بعد از آن دانسته‌اند و علت عدم حضورش در جنگ بدر را سفر تجاری به شام نوشته‌اند. البته برای اینکه از فضیلت مجاهدین بدر محروم نماند! همچنین روایتی از پیامبر نقل کرده‌اند که اگر می‌خواهید شهیدی را ببینید که روی زمین راه می‌رود، پس به طلحه بنگرید! از جمله فضایل او، پایداری‌اش در جنگ احد تا آخرین لحظات و در کنار علی(ع) و زبیر- در حفاظت از جان پیامبر- بوده است.

واقدی نقل می‌کند که طلحه، ۲ میلیون و ۲۰۰ هزار درهم و ۲۰۰ هزار دینار مال نقد باقی گذاشت و از نوه طلحه نقل می‌کند که ارزش میراث باقی‌مانده از پدربزرگش (با احتساب زمین‌ها و دام‌ها و پول نقد) ۳۰ میلیون درهم بوده است و همچنین گفته‌اند از طلحه، یکصد پوست گاو نر انباشته از زر که در هر یک ۳۰۰ رطل طلا بود، باقی ماند و البته برای توجیه این ثروت‌اندوزی‌ها نوشته‌اند که بسیار سخی و بخشنده بود و وام‌داران قبیله‌اش را می‌پرداخت و دخترانشان را عروس و به مستمندانشان رسیدگی می‌کرده است.

زبیر، خانه‌ای در بصره و خانه‌هایی دیگر در مصر، کوفه و اسکندریه برای خود ساخته بود و طلحه نیز خانه‌ای در کوفه و خانه‌ای در مدینه ساخت و آن را با گچ و چوب ساج زینت داد. درباره سعد بن ابی‌وقاص و عبدالرحمن بن‌عوف هم نظایر این نقل شده که نقل حادثه‌آفرینی آقازاده‌هایشان خواهد آمد. عمده این بهره‌مندی‌ها به دلیل سرازیر شدن غنایم سرزمین‌های فتح شده به خزانه پایتخت و نظام طبقات دیوانی بود که از زمان عمر مقرر شد. طبق این قانون، مسلمانان برحسب سابقه و حضور در جنگ‌های صدر اسلام طبقه‌بندی و سهم می‌گرفتند. (البته در این قانون نیز مهاجران بر انصار همسابقه مقدم بودند!) یکی از مشکلات امام علی(ع) لغو این قانون پس از به قدرت رسیدن آن حضرت بود که تبعات سنگینی را برایش به دنبال داشت!

طلحه ۱۰ پسر داشت که سرشناس‌ترین آنها محمد بن طلحه است و نوشته‌اند به سبب بسیاری عبادت و فضیلت به سجاد مشهور بود. وی همراه پدرش در جنگ جمل مقابل علی(ع) حاضر شد و فرماندهی سواره نظام را عهده‌دار بود. جریان کشته شدنش را چنین نقل کرده‌اند که در جمل، جنگی نمایان کرد و چون کار دشوار شد و شتر عایشه را پی کردند و هرکس که لگام شتر را می‌گرفت، کشته می‌شد، محمد بن طلحه پیش آمد و لگام را در دست گرفت. عایشه همچنان بر هودج شتر سوار بود. محمد بن طلحه بدو گفت: مادر جان نظرت چیست؟ گفت: اینکه بهترین آدمیان باشی و همواره خودداری از معصیت! محمد بن طلحه در حال دفاع بود که قاتلش با نیزه بر وی حمله کرد در حالی که محمد به او گفت: سوره حم را به یادت می‌آورم و تو را به آن سوگند می‌دهم.

او را فرزندی به نام ابراهیم است که از حادثه‌آفرینی برکنار نمانده و جای خالی پدر و جدش را پس از جمل پرکرده است. او کارگزار خراج کوفه در زمان تسلط عبدالله بن زبیر بر این شهر و منصوب از طرف وی بوده است. در زمان شورش توابین علیه قاتلین حسین(ع) نیز شیعیان را تهدید کرده:«به خدا اگر کسی برضد ما قیام کند، می‌کشیمش و اگر یقین به شورش گروهی پیدا کنم، پدر را به جای فرزند می‌گیرم و فرزند را به جای پدر و دوست را به جای دوست تا تسلیم حق(!) شوند و به طاعت گردن نهند.» هرچند برخی کوفیان بلافاصله پاسخش دادند و پیمان‌شکنی پدر و جدش را به یادش آوردند و او را تهدید کردند که به پدر و جدش ملحقش خواهند کرد.

از دیگر فرزندان طلحه، اسحاق بن طلحه بود که معاویه او را به همراه سعید بن عثمان(آقازاده خلیفه سوم) به فرمانداری خراسان فرستاد اما در شهرری درگذشت. سعید بن عثمان، ولایت خراسان را به‌عنوان صله از معاویه پذیرفت تا به جانشینی یزید رضایت دهد! برادرش ابان بن عثمان نیز ۷ سال از سوی عبدالملک بن مروان، حاکم مدینه بود.

□ **مصعب بن عبدالرحمن بن عوف**

عبدالرحمن بن عوف از اعضای ۶ نفره منتخب عمر و در زمره صحابه‌ای است که حدیث عشره مبشره را در شأن‌شان ساخته‌اند. در هجرت به حبشه حضور داشته و پس از تشکیل حکومت در مدینه، به این شهر هجرت کرده و در تمام مغازی (بدر و مابعد آن) شرکت جسته است. از جمله عجیب‌ترین کرامات ساختگی، نماز خواندن رسول خدا پشت سر اوست! و احادیثی از پیامبر درباره او نقل کرده‌اند که فرمود: عبدالرحمن در آسمان و زمین، امین است. وی را ثروتمندترین شخص قریش(اکثر قریش کلهم مالا) دانسته‌اند به گونه‌ای که یکهزار شتر و ۳ هزار گوسفند و یکصد اسب و مزارع وسیعی را مالک بوده است. البته همانگونه که عادت سیره‌نویسان صدر اسلام است، سعی بلیغی در توجیه چنین زندگی‌ای به عمل آورده‌اند: در یک روز، ۳۰ برده آزاد کرد و برای هر یک از بازماندگان جنگ بدر ۴۰۰ دینار وصیت کرد، حال آنکه یکصد نفر بودند و نیز نوشته‌اند به خاطر ثروت زیادش می‌گریست که مبادا به دیگر اصحاب مانند مصعب بن عمیر- که در فقر مطلق زیستند و جان سپردند- ملحق نشود!

رسول خدا آنگاه که پیمان اخوت میان اصحاب برقرار می‌ساخت، میان او و عثمان بن عفان(خلیفه سوم) پیمان برادری بست و این دو در منش و سبک زندگی اشرافی نیز به هم شبیه بودند.اما فرزندش مصعب، از جمله یاران اصلی عبدالله بن زبیر در مکه بود و آنگاه که حصین بن نمیر(فرستاده یزید) به مکه حمله کرد، جزو سرداران سپاه ابن‌زبیر بود. این دو به همراه مسور بن مخرمه، به عنوان کاندیدای شورای خلافت توسط ابن‌زبیر معرفی می‌شدند تا آنگاه که مصعب بن عبدالرحمن و مسور بن مخرمه در این جنگ کشته شدند و پس از آن بود که عبدالله بن زبیر برای خودش بیعت می‌گرفت.

مصعب، فرماندهی نظامی مدینه را در زمان مروان بن حکم نیز عهده‌دار بود و در شجاعت و جنگاوری او وقایع متعددی نقل کرده‌اند. همچنین درباره برادرش ابوسلمه بن عبدالرحمن بن عوف نیز نوشته‌اند که قاضی مدینه در زمان معاویه بوده(آنگاه که سعید بن عاص، والی مدینه بود) و بعدا که مروان به فرمانداری مدینه منصوب شد، برادرش مصعب بن عبدالرحمن را به جای وی در منصب قضاوت و همچنین در منصب فرماندهی نظامی گماشت.

□ **عبدالله بن عمر**

او را از جمله عابدان و فقیهان بزرگ صدر اسلام عنوان کرده‌اند. بی‌شک، جایگاه پدرش در فضیلت‌سازی برای وی بی‌تاثیر نبوده تا آنجا که باورع‌ترین مردمش نامیده‌اند. بنا به نقل سیره‌نویسان، ۶۰ سال عهده‌دار منصب فتوا بوده، علم کثیری را منتشر ساخته و تخلفش لشکر علی بن ابیطالب و بیعت نکردن با ایشان نیز به خاطر شدت احتیاطش بوده! که در هنگامه فتنه، او را به حج مشغول گردانید. هرچند حکایتی از ندامت ابن‌عمر به خاطر همراهی نکردن علی بن ابیطالب در جنگ‌هایش نقل کرده‌اند و اینکه در آخر عمر خویش تنها بر همین مطلب تاسف می‌خورده است.

همچنین در احوالش نوشته‌اند که وقتی آیه«الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله» را می‌خواند، آنقدر می‌گریست که متغیر می‌شد و نیز از قول نافع نقل کرده‌اند که عبدالله بن عمر داخل کعبه شد و به سجده رفت. شنیدم که می‌گفت: ای پروردگار من! تو می‌دانی که چیزی مرا از جنگ و نزاع با قریش بازنمی‌دارد مگر خوف و خشیت تو. و گویا منظور او، جنگ و نزاع با قریش در جمل و صفین و مجادلات مربوط به خلافت امیرالمومنین بوده است.

حکایاتی از شب‌زنده‌داری‌ها و عبادات وی نقل کرده‌اند مانند اینکه تا سحر نماز می‌خواند و از سحر تا طلوع آفتاب استغفار می‌کرد و اینکه اگر نماز جماعت عشاء را درک نمی‌کرد، تمام شب را احیا می‌گرفت و تمام روزها را اگر مسافر نبود، روزه می‌داشت و ... [۳۱]

عبدالله بن عمر از بیعت با علی(ع) خودداری کرد با این توجیه که وقتی همه مردم بیعت کنند، او هم گردن خواهد نهاد. البته امیرالمومنین به عمار یاسر فرمود او را رها کن چرا که فردی ترسو است. جالب اینکه همو بعدها با حجاج بن یوسف ثقفی (والی خونریز بنی‌مروان) بیعت کرد، آن هم به گونه‌ای تحقیرآمیز. (حجاج بر تخت نشسته و پایش را دراز کرده و او نیز با پای حجاج دست بیعت داد!)

به هرحال ابن‌عمر همواره به‌عنوان کاندیدای صالحی برای امر خلافت مطرح بوده و در مواضع مختلف، نام او بر زبان‌ها جاری شده است. البته وی در مقابل معاویه هم از بیان برخی حقایق دریغ نمی‌ورزیده و آنگاه که به کاخ معاویه در شام درآمد و معاویه از او پرسید که اینجا را چگونه دیدی، پاسخ داد: اگر از مال خدا باشد از خیانتکاران و اگر از مال خودت باشد از اسرافکاران هستی.

عبدالله بن عمر را می‌توان نماد عالمان بی‌بصیرت دانست که با وجود تعدد حدیث و فتوا و کثرت عبادات و احتیاطات، مواضع سیاسی بسیار ضعیفی داشته است.

اما برادرش عبیدالله برخلاف او در جنگ‌ها شرکت جست؛ البته علیه علی(ع).

او از جمله سران سپاه معاویه در صفین بود و گاهی به‌عنوان فرمانده ۴هزار قاری اهل شام بر لشکر عراق حمله می‌برد. یک‌بار که جنگ سختی درگرفت، در میان میدان فریاد می‌زد: ای مردم شام! این قبیله عراقی (قبیله ربیعه) قاتلان عثمانند. اگر ایشان را هزیمت دادید، انتقام خون عثمان را گرفته‌اید و سپاه عراق نابود می‌شود. حضور او از جمله افتخارات سپاه شام در اشعار و رجزهای جنگی ایشان شمرده شده و در همین نبرد هم به هلاکت رسیده است.

عبیدالله پس از قتل پدرش- عمر بن خطاب- ۳ نفر را که شامل هرمزان ایرانی و زن و فرزند ابولؤلؤ بود به اتهام دست داشتن در قتل پدرش کشت. عثمان به‌عنوان حاکم از قصاص وی درگذشت و آن را تبدیل به دیه کرد. امام علی(ع) در این‌باره به عثمان اعتراض کرد و فرمود: اگر چشمم بر عبیدالله بیفتد، حق خدا را از او خواهم گرفت ولو اینکه بعضی‌ها را خوش نیاید.

عثمان نیز شبانه عبیدالله را به کوفه فراری داد و به او زمینی بخشید که کویفه ابن عمر می‌گویند. این اقدام عثمان با اعتراضات و مخالفت‌های بسیاری مواجه شد و بعدها در جریان شورش علیه وی، گوشزد می‌شد.

این وقایع را می‌توان جزو پیش‌زمینه‌های پیوستن عبیدالله به معاویه و شرکت او در جنگ علیه امیرالمومنین قلمداد کرد.

□ **عمر بن سعد**

سعد بن ابی‌وقاص از اعضای شورای ۶ نفره و جزو کسانی است که حدیث عشره مبشره را در شأن‌شان ساخته‌اند. وی را نیز در زمره نخستین کسانی که اسلام آورده‌اند، بیان کرده‌اند و اعتقاد دارند که مستجاب‌الدعوه بوده چرا که در حدیث آورده‌اند او نخستین تیر را به سمت دشمنان اسلام پرتاب کرد و رسول خدا در حقش دعا فرمود تا خداوند ادعیه‌اش را مستجاب فرماید. از جمله فضایل ساختگی او این است که رسول خدا باعنوان«فداک أبی و امی» [پدر و مادرم به فدایت] خطابش فرموده است.

سعد بن ابی‌وقاص در زمان خلافت عمر به فرماندهی سپاه اسلام در جنگ با ایران منصوب شد که به دلیل مریضی، از کمی دورتر(قادسیه) امور جنگ را رهبری می‌کرد و به همین سبب سردار قادسیه لقب گرفته است. او پایه‌گذار شهر کوفه و پس از آن استاندار خلیفه دوم در این شهر بوده است. سعد از بیعت با علی(ع) سر باز زد که علتش، طبق فرمایش امیرالمومنین به عمار یاسر، حسادت سعد بود. او در زمان عمر، کاملا رام و مطیع خلیفه دوم بود و حتی یک بار که خبر رسید در کوفه مسجد ساخته و دری از منزلش را به داخل مسجد گذاشته است، عمربن خطاب، فرستاده‌ای برای آتش زدن این در، راهی کوفه کرد. او نیز دستور را اجرا کرد و چون به سعد خبر دادند، هیچ نگفت. اما همو پس از قرار گرفت در جمع شورای تعیین خلیفه سوم در ردیف علی بن ابیطالب، خود را کسی می‌دید و بر اقبال مردم به امیرالمومنین حسد می‌برد.

منبع: ماهنامه راه

یادداشت

اقیانوس معرفت

حمزه آبانگاه

تنها ۴ امام بزرگوار شیعه توانسته‌اند ذره‌ای از آنچه می‌دانستند برای دیگران بیان کنند؛ امیرالمومنین علی، امام باقر، امام صادق و امام رضا (علیهم‌السلام). امام علی (ع) با ۲ مشکل اساسی زمان خود روبه‌رو بود، اول آنکه بنا به دستور خلفای اول و دوم تحریر مطالب ممنوع شده بود، لذا بسیاری از فرمایشات گهربار آن حضرت به فراموشی سپرده شد. دوم آنکه سطح علم و معرفت جامعه به حدی نبود که بتواند از دریای علم ایشان بهره‌مند شود. آن تعداد قلیلی که همچون همام می‌خواستند از دریای علم و معرفت آن حضرت قطره‌ای برگیرند توان نیاورده و جان به جان آفرین تسلیم کردند و ابوذر و سلمان که همدم علم و معرفت آن حضرت بودند، توسط برخی، از آن حضرت دور نگه داشته شده بودند. دوران زندگانی حضرت امام باقر (ع) مصادف بود با اواخر حکومت بنی‌امیه. این قوم پلید چون درگیر جنگ با عباسیان بودند وقت لازم جهت ایجاد مزاحمت برای آن حضرت را نداشتند. دوران زندگانی حضرت امام جعفر صادق (ع) مصادف بود با اوایل حکومت عباسیان و اواخر حکومت امویان که درگیر جنگ با عباسیان بودند؛ آنهایی که خود را اولاد پیامبر و حامی امامان معصوم قلمداد می‌کردند، برخلاف میل باطنی و نیت پلید خود چند صباحی مزاحم آن حضرت نشدند، لذا این ۲ امام بزرگوار که اوضاع را مناسب دیدند، توانستند بزرگ‌ترین دانشگاه آن زمان را تاسیس و هزاران شاگرد از قبیل جابربن‌حیان و دیگران را تربیت کنند و پیرامون اغلب رشته‌های علمی - تجربی و غیرتجربی سخن بگویند. تا جایی که امروزه دانشمندان جهان در حیرتند که این ۲ امام بزرگوار چگونه به این همه علوم دست یافته بودند. دوران زندگانی حضرت امام رضا (ع) مصادف بود با اوایل حکومت امین و مامون عباسی. این ۲ برادر که بر سر تصاحب قدرت با هم در جنگ بودند، نیاز به حمایت شیعیان و پیروان امام رضا (ع) داشتند، لذا سعی می‌کردند خود را دوستدار امام نشان دهند. پس از کشته شدن امین و به قدرت رسیدن مامون، وی که مردی مزور و سیاستمدار بود به خاطر جلب حمایت شیعیان، امام را برخلاف میل باطنی‌اش به خراسان آورد و با اجبار مقام ولیعهدی را به وی سپرد و به خاطر اینکه امام را منزوی کند دارالعلم تشکیل داد و دانشمندان جهان را به مناظره با امام واداشت. این امر سبب شد امام بتواند ذره‌ای از دریای علم و معرفت خود را همچون رگباری بر صحرای خشک علم آن زمان بباراند. اما این فرصت طولی نکشید و امام توسط همان دوستدار ظاهری و دشمن باطنی مسموم شد و به شهادت رسید. غیر از ۴ امام(ع)، بقیه امامان در دریای خفقان غوطه‌ور بودند و اجازه ملاقات با مردم را نداشتند، چه رسد به بیان مطالب علمی و معرفتی. همه معارفی که امروز در اختیار جهان تشیع است حاصل همین اندک زمانی است که معصومین فرصت یافتند با مردم سخن بگویند یا شاگردانی تربیت کنند. اما همین زمان اندک اقیانوسی از معارف را پیش روی بشریت قرار داده است که غواصان معرفت پس از قرن‌ها از رسیدن به کنه آن عاجزند. امروز پس از سپری شدن مکاتب گوناگون بشری، ثابت شده که جز با مراجعه به کلام معصومین، رفتن در مسیر سعادت و طریقت میسر نیست. نگاهی گذرا به ما نشان می‌دهد که جامعیت موجود در این کلام‌ها ما را از نشستن بر در خانه اغیار بی‌نیاز و مبرا می‌سازد. کافی است متون متفکران هم عصر معصومین(ع)، قبل از آن و بعد از آن در اقصی نقاط جهان بویژه غرب را مطالعه کرده باشیم، آن وقت قدر این نعمت بزرگ هدایت توسط کلام معصومین را خواهیم دانست.

معرفت

محتوای مصحف فاطمه (علیها سلام)

مصحف حضرت فاطمه (علیها سلام) شامل اخبار و اطلاعاتی از آینده جهان تا روز قیامت، سرنوشت فرزندان و ذریه آن حضرت، ستمگری و انواع جنایات خلفای جور و پادشاهان بیداد و از این قبیل علوم و اخبار است. این کتاب که از نظر حجم ۳ برابر قرآن است، ولی چیزی درباره قرآن یا احکام و حلال و حرام ندارد، بلکه آینده تاریخ را تا روز رستاخیز ترسیم کرده است که اینک چند حدیث در این زمینه نقل می‌کنیم: ابوبصیر از امام صادق(علیه‌السلام) درباره مصحف فاطمه(علیها سلام) سوال کرد، آن حضرت در جواب او فرمودند: مصحف فاطمه (علیها سلام)۳ برابر این قرآن موجود است، ولیکن در یک حرف نیز مشابهت ندارند. و از حماد بن عثمان آمده است که روزی امام صادق علیه‌السلام فرمودند: در سنه ۱۲۸، زنادقه خروج می‌کنند و این جریان را از مصحف فاطمه(علیها سلام)نقل می‌کنم. حماد پرسید: مصحف فاطمه علیه‌السلام چیست؟ حضرت فرمودند: در مصحف فاطمه(علیها سلام) چیزی از حلال و حرام نیست، ولی حوادث و اتفاقات روزگار در آن آمده است. در حدیث دیگری همین امام بزرگوار از علوم غیبی و آنچه خداوند در اختیارشان گذاشته خبر می‌دهند و از کتاب‌های آسمانی که مخصوص ائمه(ع) است سخنی به میان می‌آورند، آنگاه درباره مصحف فاطمه چنین می‌گویند: مصحف فاطمه (علیها سلام) کتابی است که تمام حوادث و اخبار غیبی و جریاناتی را که پادشاهان تا روز قیامت انجام می‌دهند، آورده است. و بالاخره ابوعبیده می‌گوید: برخی از اصحاب شیعه از امام صادق علیه‌السلام درباره کتاب‌های جامعه، جفر و مصحف فاطمه پرسیدند، حضرت فرمودند: مصحف فاطمه(علیها سلام) این است که ملکی پیوسته در حضور فاطمه(علیها سلام) بود و او را در عزای پدر تسلی می‌داد و از آینده جهان و سرنوشت فرزندانش خبر می‌کرد، این کتاب را مصحف فاطمه گویند. از مجموع این احادیث نتیجه می‌گیریم که مصحف فاطمه(علیها سلام) کتابی است که از جانب خدا به وسیله ملک و پیک وحی به فاطمه(علیها سلام)